ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

مصنفۂ مولانا مرحوم شاہ عبدالعزیز صاحب قدس اللہ سرہ موسوم بہ

دردانہ

بحسن انتظام عالیجناب منشی بھولا لال صاحب نائب مہتمم

[illegible] گنج لکھنو طبع [illegible]

غزل مصنفہ جناب ثاقب لکھنوی مہتمم بہار اودہ مدظلہ

جسکی الفت کا ہون پروانہ وہ دلبر اور ہے
جسپہ پروانہ ہو جان دے شمع انور اور ہے

جب سے دیکھا دل لگے آئینہ مین جلوہ یار کا
دیکھا دو اعظ کہ میرا حال ابتر اور ہے

وہ نہ کعبہ مین نہ مسجد مین نہ بتخانہ مین ہے
اُسکے ملنے کا ٹھکانا بندہ پرور اور ہے

جو کیا پاتے ہو اب جیسا کروگے پاؤگے
لوح قسمت اور اعمالون کا دفتر اور ہے

یہ ہے نور باجمال اور وہ ہے نور باجلال
ماہ انور اور ہے مہر منور اور ہے

وہ تو جلوہ اپنا دکھلاتا ہے سب مین ایکہی
مین کہون کیونکر کہ گل اور دلبر اور ہے

ہے وہی عابد وہی معبود اور زاہد وہی
یہ غلط کہتے ہین سب ہم اور داور اور ہے

کچہ نہین حاصل طواف کعبہ و بتخانہ سے
وان نہین اللہ ہے اللہ کا گھر اور ہے

عارضی ہے باغ عالم اسپہ آ ثاقب نہ بھول
آپکو رہنا ہے سدا جس گھر مین وہ گھر اور ہے

زمزمۂ عندلیب

یہ جدید نغمہ اسوقت اپنا آپ نظیر ہو رہا ہے اس مین ہندی کلام کے مشہور
معروف جادو بیان للسن پیا اور حضرت ثاقب و آثر لکھنوی کی دو دو
چیزین ہین جسکی سیر سے ہر قسم کی تازگی ہو اور نو تصنیف عاشقانہ
غزلین ظل سبحانی سلطان نظام دکن و حضرت امیر و داغ دہلوی و جلال
و ثاقب لکھنوی مدظلہ کی قابل دید ہین ہمارے سچے ناظرین سخن فہم اس کو ہم
نایاب کو ہاتہون ہاتہہ خرید فرما کر ضرور ملاحظہ فرمائین قیمت عام ۲ر علاوہ
محصول ڈاک۔ المشتہر مینیجر بہار اودہ لکھنو پہاٹک عیش باغ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شوقِ مولا زندگانی جانِ ماست / ذکرِ او سرمایهٔ ایمانِ ماست

آن هجومِ خوش که از بهرِ خدا است / آن هجومِ خوش که آن دفعِ بلاست

آن هجومِ خوش که بهرِ بندگیست / آن هجومِ خوش که بهرِ رندگیست

آن هجومِ بد که شیطانی بود / عاقبت از وے پشیمانی بود

این جهان و آن جهان افسانه است / این و آن از خوشه‌اش یکدانه است

این جهان و آن جهان قربانِ حق / اولیا و انبیا حیرانِ حق

این دو عالم ذرّه از نورِ اوست / هر دو مه مشعل کشِ مزدورِ اوست

حاصلِ دنیا همین درد و سر است / هر که غافل شد زحق گاو و خر است

هر دلے کز گنبد و دریاد او / با خدا قائم بود بنیاد او

هر که در یاد خدا قائم بود تا خدا قائم بود قائم بود

مرد عارف فارغ از چون و چراست حاصل عمرش همین یاد خداست

کفر باشد از خدا غافل شدن بر لباس دنیوی مایل شدن

چیست دنیا و لباس دنیوی از خدا غافل شدن ای مولوی

پس بزرگیهاست اندر یاد او یاد او کن یاد او کن یاد او

گر بزرگی بایدت کن بندگی ورنه آخر میکشی شرمندگی

حق پرستان حق پرستی چون کنند سربلندان میل پستی چون کنند

تا دلت از نور حق روشن شده یک گل بوده کنون گلشن شده

پس درون گلشن خود سیر کن همچو مرغ قدس در وی سیر کن

صد هزاران خلد اندر گوشه‌اش هر دو عالم دانه از خوشه‌اش

هر کسی گو مایل یاد خداست خاک راهش توتیای چشم ماست

حل هر مشکل همین یاد خداست هر که یاد حق کند او خود خداست

در حقیقت غیر حق منظور نیست نیست ایمان گر سراپا نور نیست

قطره نوری سراپا نور باش بگذر از غم دائما مسرور باش

غم چه باشد غفلت از یاد خداست چیست شادی یاد آن بی انتهاست

معنی بے انتہا دانی کہ چیست
اینکہ او باید بقید ہرگز نزیست

منزل او بر زبان اولیاست
روز و شب اندر دلش یاد خداست

اینچنان و آنچنان فانی بود
غیر یادش جملہ نادانی بود

یاد کن ہان تا توانی یاد کن
خانہ را از یاد حق آباد کن

این دل تو خانۂ حق بودہ است
من چہ گویم حق چنین فرمودہ است

شاہ با تو ہمنشین و ہمزبان
تو بسوے ہر کس و ناکس دوان

واے بر حال تو و احوال تو
واے بر این غفلت و اقوال تو

ہر کسے کو طالب دیدار شد
پیش چشمش جملہ کفّ یار شد

درمیان نقش نقاش است بس
این سخن را در نیابد بو الہوس

گر تو مے خوانی ز یاد حق سبق
یاد حق کن یاد حق کن یاد حق

اے ترا در یاد حق دانی کہ چیست
اندرون جملہ دلہا جاے کیست

چون درون جملہ دلہا جاے اوست
خانۂ دل منزل و ماواے اوست

چون بدانستی کہ در دلہا خداست
پس ترا تعظیم ہر دلہا رواست

یاد حق اینست دیگر یاد نیست
ہر کرا این غم نباشد شاد نیست

کیست کو با مشت خاک بیش نیست
این ہم اندر اختیار خویش نیست

زندگیِ عارفان یادِ خداست — از خدا دور است هرکس خودنماست

پیشِ شان جز یادِ حق منظور نیست — غیرِ حرفِ بندگی دستور نیست

میچکد از حرفِ شان قند و نبات — یاد از هر موے شان آبحیات

فارغ اند از کینه و بغض و حسد — برنے آید زِ شان افعالِ بد

جمله اشراف اند در ذات و صفات — طالبِ ذات اند خود هم عینِ ذات

صحبتِ شان خاک از اکسیر کرد — لطفِ شان بر هر دل تاثیر کرد

هرکه با ایشان نشیند یکدمے — روزِ فردا او کجا دارد غمے

آنچه در صد سال عمرِ خود نیافت — صحبتِ شان همچو خورشیدش بتافت

تاکه از ایشانِ شان شرمنده ایم — بندهٔ احسانِ شان را بنده ایم

دان یقین تا چند این دنیا بود — آخرش کارِ تو با مولیٰ بود

وارو سے هر دو در یادِ خداست — زانکه در هر حال یادِ حق رواست

مرشدِ کامل همه را آرزوست — غیرِ مرشد کس نیابد ره به دوست

رهروان را راه بسیار آمده — کاروان را راه در کار آمده

و صبحدم در ذکرِ مولیٰ حاضر اند — خویش منظورِ خدا را حاضر اند

مرشدِ کامل نهان باشد میان — کز کلامش بوئے حق آید عیان

...که آمد پیش از آن یکذره وا — زود گردد همچو مهر نور بار

...اده سنگت نام شان در هند و ست — ذرهٔ از تعریف شان ام مولوی است

...صحبت شان ذره را چون ماه کرد — هر گدا را صحبت شان شاه کرد

...صحبت شان حاصل این زندگیست — زندگی این زندگی این زندگیست

...که شان را دیده حق را دیده است — خوش گل از باغ محبت چیده است

...شان در یاد حق دارند دست — حق شناس و حق پسند و حق پرست

...سوی دولت باشد عظیم — کی بدست آید ز گنج و مال و سیم

...که حق را خواست حق او را بخواست — شوق مولی بهترین کیمیا است

...مقصود این یاد خدا است — لیک او اندر زبان اولیاست

...سانی به که هر دل بود — در حقیقت عارفی کامل بود

...آن باشد که او در یاد رفت — عمر نه بود آنکه او بی یاد رفت

...نی هستگی کن بندگی — خوش علاج نیست بهر زندگی

...ن جهان و آنجهان از حق پرست — مثل مرد حق لعب الم کتر است

...تی نباشد پایدار — یک نفس خود را بسوی حق بیار

...ن باشی از فکر یابند — تو کجا و آن کجا ای هوشمند

یادِ او بُنیادِ عمرِ جاودان　　یادِ او سرمایهٔ صاحبدلان

یادِ او دردِ تو عالم را شفاست　　یادِ او هر گم‌شده را رهنماست

یادِ او این جمله را لازم بود　　هر که غافل شد ازو نادم بو

یا الٰهی بنده را توفیق ده　　تا بیادت بگذرد این عم

عمر آن باشد که در یادِ خدا　　بگذرد دیگر نباشد مُد

شادی دائم بود در یادِ خدا　　ای زهی دولت که باشد ره

رسمِ مردانِ خدا دانی که چیست　　فارغ اند از قیدهای مرگ و زیست

یک نفس بی یادِ او نگذاشتند　　خویش علم بر نُه طبق افراشتند

نامِ حق مردانِ حق را زیور است　　چشمِ شان خوش حقهٔ پُرگوهر ا

حرفِ شان تعلیمِ عمرِ جاودان　　یادِ حق دارند دائم بر زبا

هرچه میگویند ارشاد است بس　　بر نمی‌آرند غیرِ حق نفس

هر که با مردانِ حق شد آشنا　　سایهٔ او بهتر از بالِ هما

واصلانِ حق ترا واصل کنند　　دولتِ جاوید را حاصل کن

دولتِ جاوید پیشِ عارف است　　این سخن مشهور پیشِ من عارف ا

عارفان و کاملان و واصلان　　نامِ او دارند دائم بر زبا

قطره گو بدریا اوفتاد | عین دریا گشت وصلش وفاد

قطره چون باشد بدریا آشنا | بعد ازان تفریق کی باید شنا

ن ترا باید که ای یار عزیز | حق کدام و تو کدامی کن تمیز

تو واصل گشته در ذات او | غیر حرف بندگی دیگر مگو

ن همه از دولت این بندگیست | زندگی بی بندگی شرمندگیست

ن تعالی بندگی فرموده است | هر کسی کو بنده شد آسوده است

ن انا الحق از زبان اظهار کرد | شیخ ابن منصور را بر دار کرد

تا حق معنی هوشیاری است | عارفان را خواب هم بیداری است

سر تا پا همه حق گشته | واصل بیچون مطلق گشته

راه بندگی در پیش گیر | بنده او باش راه خویش گیر

همه حالت خدا حاضر ببین | حاضر و منظور هم ناظر ببین

بیابی لذت از یاد او | زنده باشی دائما ای نیک خو

وجود خاک را قائم بدان | قائم آمد شوق او و حیرت جان

وق موی زندگی جان بود | یاد او سرمایه ایمان بود

وق او در سر فلی گر جا کند | در وجود خاک سک تا کند

شوق مولا مرتبه اچون دست داد — دولت جاوید در دستت فتا[د]

دولت دنیا بود ناپایدار — در طریق عارفان حق گذا[ر]

یاد او قائم کند دایم ترا — ذکر او قایم کند قایم ت[را]

مسند شوق الهی بی زوال — ورنه بینی هر کمالی را زوال

هر کسی کو یافت او جاوید شد — در حقیقت صاحب امید ش[د]

آب حیوان می چکد از موی او — زنده میگردد جهان از بوی او

ای زهی انسان که حق را یافته — او زیاد عمر حق برتافت[ه]

ظاهر اندر مایل فرزند و زن — در حقیقت با خدای خویشتن

ظاهر اندر مایل سیم و زر است — باطن اندر حاجت بحر و بر است

ظاهر اندر مایل اسپ و دشته — باطن فارغ ز قید شورشت

شوق از یاد حقش ممتاز کرد — سرفراز و صاحب ابر انداز کر[د]

لیک در دل شوق یاد حق گرفت — مشت خاک از یاد او رونق گر[فت]

ای زهی قادر که از یک قطره آب — خاک را روشن کند چون آفتاب

ای زهی خاک آنکه نور افروز شد — زین سعادت با نصیب اندوز [شد]

حاصل این زندگی یاد خداست — ای زهی چشم که بر حق مبتلاست

ای زهی دل کاندرو شوقش بود
در حقیقت صاحب ذوقش بود

ای زهی سر کو بپایش در سجود
همچو گو چوگان شوقش در ربود

ای زهی دست که صفتش او نوشت
ای زهی پای که در کویش گذشت

آن زبان به که ذکر او کند
خاطر آن به که فکر او کند

گر تو خواهی صاحب عرفان شوی
جان بجانان ده که تا جانان شوی

گرچه در دلها نباشد جز خدا
عاقلان را منزل باشد علا

غیر عارف واقف اینحال نیست
عارفان را غیر ذکرش قال نیست

پادشاهان سلطنت بگذاشتند
چون گدایان کو بکو شتافتند

از برای آنکه یاد او کنند
از مکافات دو عالم وارهند

راستی اینست راه حق بگیر
تا تو هم گردی چو خورشید منیر

حق درون هر که دلداری کند
مرشد کامل نموداری کند

مرشد کامل کسی را دست داد
تاج عرفان را بفرق او نهاد

محرم حق مرشد کامل کند
دولت جاوید را حاصل کند

او درون دل تو بیرون میروی
او بخانه تو به بیرون میروی

اندرون خانه ات نور اله
تافت چون بر آسمان چهره ماه

اندرون چشم تو بینا شده
بر زبانت حکم حق گویا شده

ای وجودت روشن از نور حق است
روشن از نور خدای مطلق است

بیرون از چشم تو نبود هیچ چیز
یکدلی هم خویشتن را کن تمیز

تا بیابی این سعادت را مدام
گر بدانی من کدام و حق کدام

ای زهے مرشد که با حق آشنا
کرد فارغ کرد از رنج و بلا

هر که خوش باشد ز گفت و گوی او
حق همیشه باشد او را روبرو

حق همیشه باشد او را در حضور
ذکر او دائم ترا باشد حضو

گر حضوری خدا باید بتو
در حضور مرشد کامل

مرشد کامل بغیر از حق بگفت
این دو معنی بغیر از این لشنف

این همه موقوف بر صحبت بود
صحبت عارف عجب صحبت ا

اسے عزیز من بشنو از من سخن
تا بیابی راه اندر جان و

طالب مردان حق را دوست آ
غیر ذکرش بر زبان حرفے د

گر تو خوانی نسخهٔ ارشاد عشق
میشوی سر دفتر دیوان عش

شوق مولاے ترا مولا کند
در دو عالم بهتر و اولے

یا الٰهی این دلم را شوق ده
شربتے از شوق خاص و ذوق ده

تا بیادت بگذرد روز و شبم ... ده رہائی بنده را از قید غم

دولتم آن ده که باشد پایدار ... صحبتم آن به که باشد غمگسار

ہستی آن ده که باشد حق گذار ... ہمتے آن ده که سازد جان نثار

بدین دل شوریده ما را شوق ده ... در گلویم بندگی طوق ده

بہر یارا آرزوے وصل بخش ... این خزان چشم ما را فضل بخش

پیر سر ہر مو زبان کن کرم ... تا بگوید وصف حق را دمبدم

زیستن در بندگی اوے بود ... گرچه سر تا پا ہمہ مولے بود

گر دہد توفیق فضل ذوالجلال ... بنده را از بندگی بخشد کمال

این وجود خاک پا از بندگیست ... گفتگوے دیگر شرمندگیست

بندگی کن آنکه او باشد قبول ... بگذر از خود بینی و فرط جہول

عارف الله در دنیا بود ... در حقیقت طالب مولا بود

ہر دمے کو با خدا واصل بود ... حاصل این عمر را حاصل بود

یا الٰہی یاد ده ہر بنده را ... سرخرو کن ہر دل شرمنده را

دیده از دیدار خود پرنور کن ... غیر حق از خاطر دل دور کن

ہرچه اندیشی پذیرائی فناست ... آنچه در اندیشه ناید آن خداست

بر در این خانہ گستاخی ز چیست | گر ہمی دانی کہ اندر خانہ کیست
ابلہان تعظیم مسجد میکنند | در جفای اہل دل جد میکنند
آن مجاز است این حقیقت اے خران | نیست مسجد جز درون سروران
سجدہ گاہی اندرون اولیاست | سجدہ گاہی جملہ است آنجا خداست

تمام شد

قطعہ تاریخ از نتائج افکار عالیجناب منشی گھنو لال صاحب تائب لکھنوی سرفرازی یافتہ سلطان دکن و ام ملکہ و پیرا[illegible] بہار اودہ لکھنؤ مدظلہ

عجب نظم مقدس گشتہ مطبوع | کہ وا شد چشم حق بین بے تکلف
بقلب صاف تائب سال طبعش | بگو در دانہ تسبیح تصوف
۱۳۱۲ھ

قطعہ تاریخ طبع زاد جناب بابو جیوتی پرشاد صاحب کاتب لائبریری انچارج اودہ روہیلکھنڈ ریلوے چار باغ لکھنؤ شاگرد جناب تائب لکھنوی مدظلہ

ورد زبان کرد چو این نظم پاک | پاک بری شد ز غم روزگار
سال ہمی خامۂ کاتب نوشت | آئینۂ معرفت کردگار
۱۳۱۲

اعلان

الحمد للہ و المنت کہ یہ رسالہ متبرک الموسوم بہ (دُر دانہ) تصنیف
منیف شاہ مولانا مرحوم عارف کامل بماہ مبارک جنوری سنہ ۱۹۱۴ء ۶
بحسن انتظام والا کلام عالی جناب منشی منہو لال صاحب نائب
منیجر کارخانہ بزم تہذیب لکھنؤ بیچے گنج حلیہ طبع سے آراستہ و
پیراستہ ہوکر بعبارت بخش چشم مشتاقان ہوا۔ لہذا جن صاحب
کو اس گوہر نایاب رسالہ برکت انتساب کی جس قدر ضرورت ہو
بفور کارخانہ سے طلب فرمایئے فوراً تعمیل خدمت کی جائیگی۔

بہار اودھ

یہ مذہبی پرچہ معہ صفحات مہا بھارت ہر ہندی مہینے مین نکلتا
ہے۔ ہندوستان مین یہ ماہوار رسالہ جس مین دہرم کرم اور رادہیشت
لیلائین اور سری کرشن مہاراج کے گُن بیان و دلکش غزلین ہوتی
ہین فی الواقعی اپنا آپ نظیر ہو رہا ہے۔ اسکی قیمت سالانہ پیشگی عہ
مالعبد ۱۲/

المشتہر
منیجر بہار اودھ لکھنؤ پہاٹک عیش باغ

کارخانہ بزم تہذیب لکھنؤ بھیجے اگنج کے نادرات

ہمارے کارخانہ میں ہر قسم کی کتابیں اردو ہندی نظم و نثر و مثنویات و دواوین اساتذہ نامی وغیرہ موجود ہیں اور علاوہ اسکے ہر قسم کی تحفہ جات لکھنؤ فرمائش آنے پر روانہ کیے جاتے ہیں لہذا جن صاحبان کو جس چیز کی ضرورت ہو بذریعہ فرمائش طلب فرمائیں فہرست کارخانہ ہذا ۱/ کا ٹکٹ آنے پر روانہ کیجاتی ہے

مختصر فہرست کتب

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
گورکھ دھندا بالتصویر	عہ/	انشائے نظم	۳/	موچھ پھونکا جھگڑا	۲/	نیچر حصہ اول	عہ/
سلیمان چرتر التسی	۴/	انشائے در پند	۳/	خیال منظوم	ـــ/	" حصہ دوم	عہ/
جیون چرتر بابا سکھانند	۴/	کرامات رزاقیہ	۳/	بسنت کی بہار	ـــ/	بینظیر حصہ اول	عہ/
نیتی چرتر شکنتلا	۴/	میزان سخن	۵/	دیوالی نامہ	ـــ/	" دوم	عہ/
جیون مکت بالتصویر	۲/	دُردانہ مولانا روم	۱/	بڈھے کی شادی	۱۰/	وصالی دوپٹہ	۶/
گنگا جی کا سیلہ مصنفہ اختر	۲/	خمسہ مصنفہ جوہری	۲/	بلبل کا جنازہ	ـــ/	راز سربستہ	۱۲/
بدھ پرکاش حصہ اول	۱۰/	عیشی نامہ ناٹک	۱۰/	گوڑیوں کا گھروندہ	۱۰/	فلورا فلورنڈا	[illegible]
پوتھی چت گیت جی	۲/	حسینوں کا کھلونا کامل	۸/	جشن ہمایون	۱/	نشیب و خزان	۸/
بیروں چالیسا	عہ/	زمزمۂ عندلیب	۲/	جشن دہلی	۱/	کمند گیسو	۴/
آنند بلاس	۲/	چندراولی ناٹک	۲/	مجموعۂ شگوفہ قند	۲/	گھر جیا	۴/
آنند باغ	۸/	انوار خانۂ مہتاب	۴/	انشائے مشتری	۴/	بیسوۂ تلخ	۸/
مثنوی آئینہ الفت	۲/	ابر نامہ	۴/	خزینۂ خیال	عا/	رزم و بزم کامل	عا/

اطلاع۔ ہمارے یہاں علاوہ اسکے ہر قسم کی چھپائی کا کام نہایت خوبی و مستعدی سے انجام دیا جاتا ہے جن صاحب کو جس قسم کا کام چھپوانا مدنظر ہو بذریعہ فرمائش اطلاع بخشیں انکی خواہش کے موافق عملدرآمد کیا جائیگا

المشتہر۔ منوہرلال نائب۔ منیجر کارخانہ بزم تہذیب لکھنؤ بھیجے اگنج